

پژوهشی در داروهای حیوانی دیوان خاقانی

سعید مهدوی فر*

پیشکش به استاد مهدی محقق
به پاس احیای متون پزشکی

چکیده

دشواری و غرابت، صفتی است که از دیرباز دیوان خاقانی بدان موصوف بوده است. بخش قابل توجهی از دشواری‌های این دیوان، برخاسته از پشتوانه فرهنگی گسترده‌ای است که شاعر مضامین، تصاویر و تعابیر بدیع و گونه‌گون را بر بنیان آن استوار ساخته است. طریق غریب خاقانی در سخنوری چنان رقم خورده است که برای دوری جستن از مستعملات، آگاهی‌های مختلف را با توان هنری خود پیوند می‌دهد و سخنی پراچ و فاخر می‌آفریند. استعداد شگرف سخن‌آرایی و ظرافت خاقانی در به کارگیری این پشتوانه سبب می‌شود تا سخن او رنگ خشک تعابیر علمی و غیر ادبی را به خود نگیرد. گزاره‌های پزشکی بخشی از پشتوانه فرهنگی خاقانی است که وی به طور چشم‌گیری در سخن‌آرایی از آن بهره گرفته است. طب با وجود پزشکان بزرگی چون زکریای رازی، مجوسی اهوازی، ابوعلی سینا، اسماعیل جرجانی و... در دوران حیات شاعر، پیشرفت قابل توجهی داشت. پرورش و دستگیری‌های عمو (کافی‌الدین عمر) و پسرعمو (وحیدالدین) در این باب نیز خاقانی را بی‌نصیب نگذاشته بود. همچنین محیط ادبی زمان این شاعر پراطلاع می‌طلبید که وی فردی عالم و دانشور باشد، خصوصاً که رقبا و بلکه خصمان برجسته‌ای چون ابوالعلاء گنجوی و دیگران را در برابر خود می‌دید. رسالت این جستار، پژوهش در داروهای حیوانی به عنوان گوشه‌ای از این گزاره‌ها است.

واژه‌های کلیدی

خاقانی، دیوان، پشتوانه فرهنگی، آگاهی‌های پزشکی، داروهای حیوانی.

۱- مقدمه

افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی، شاعری صاحب سبک است و «طریق غریب» او تئوری خاص خود را دارد. او از نخستین شاعران پارسی‌گو است که رفتار هنری ویژه و سازمانمندی در پیش گرفته است و سخنش از بوطیقای شگفتی پیروی می‌کند. دیوان خاقانی به جهت در برگرفتن اشارات نجومی، پزشکی، مذهبی (اسلامی و ترسایی و...)، اساطیری، تاریخی، رسوم و فرهنگ عامیانه و...، جایگاه والایی در ادب پارسی دارد. همین پشتوانه فرهنگی گسترده و متنوع، شرح و تصحیح دیوان او را دشوار کرده و سبب دیرآشنایی مخاطب با شاعر شده است. می‌توان برجسته‌ترین شاخص سطح فکری طریق غریب خاقانی را استفاده گسترده از همین اشارات و باورهای مختلف و متنوع دانست. او با بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگی گونه‌گونش به عنوان ماده خام، دست به خلق مضامین، تعبیر و تصاویر دیگرگونی می‌زند تا سخنش را از دام ابتدال و تکرار برهاند. فروزانفر بحق گفته است که معلومات خاقانی در قوت وی بر ابداع ترکیبات و کنایات دلپذیر دستیاری قوی بوده است؛ چه پس از تتبع و نظر ژرف بدین نتیجه می‌رسیم که رابطه معنوی بسیاری از آن مفردات در حال ترکیب، زاده تدر علمی و اطلاعات وسیع شاعر است. در حقیقت، تبرز و قوی‌دستی او در همه یا غالب علوم اسلامی و اطلاعات از عادات و رسوم طبقات مختلف دانشمندان و پیشه‌وران و مذاهب فلاسفه و ارباب دیانات و از همه بیشتر آرای مسیحیان به هیچ روی قابل انکار نیست و تأثیر آن در قصایدش در لفظ و معنی آشکار است و جز با راهنمایی و کمک آن علوم و اطلاعات، مقاصد او را نتوان یافت (رک: فروزانفر، ۱۳۵۸: ۶۲۰-۶۱۵ و شفیع‌کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

بخش قابل توجهی از پشتوانه فرهنگی خاقانی، آگاهی‌های پزشکی اوست. طب با وجود پزشکان بزرگی چون زکریای رازی، مجوسی اهوازی، ابوعلی سینا، اسماعیل جرجانی و...، در دوران حیات شاعر پیشرفت قابل توجهی داشت. پرورش و دستگیری‌های عمو (کافی‌الدین عمر) و پسرعمو (وحیدالدین) نیز در این باب خاقانی را بی‌نصیب نگذاشته بود. خاقانی خود هم فردی اهل مطالعه بود و به گواهی منشآت کتابخانه‌ای غنی داشته است (خاقانی، ۱۳۸۴: ۲۷۲). همچنین محیط ادبی زمان او می‌طلبید که وی فردی عالم و دانشور باشد، خصوصاً که رقبا و بلکه خصمان برجسته‌ای چون ابوالعلاء گنجوی و دیگران را در برابر خود می‌دید. شاید عامل دیگری نیز در آگاهی‌های خاقانی از پزشکی مفید بوده باشد و آن، برخی از بیماری‌ها و مشکلات جسمانی بوده که وی از آن رنج می‌برده است. جلوه‌های هنری طب (مضامین و تصاویر) در دیوان خاقانی، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، در خور پژوهش اساسی و بایسته است؛ شگرد خاص خاقانی و ظرافت برجسته‌ای که شاعر در به کارگیری این مواد خام به کار برده سبب شده است تا بسیاری از مضامین و تعبیر او از تازگی خاصی برخوردار باشد، بدان سان که جز با دقت و تأمل بسیار شناخته نشوند. جستار حاضر به تحقیق در باب داروهای حیوانی به عنوان گوشه‌ای از آگاهی‌های طبی خاقانی می‌پردازد.

۲- پیشینه

در باب طب در ادب فارسی تاکنون مطالعاتی صورت گرفته است؛ عمده‌ترین این تلاش‌ها را می‌توان فرهنگ اصطلاحات طبی در ادب فارسی و کتاب طب و مضامین طبی و بازتاب آن در ادب فارسی دانست. تألیف‌های تخصصی‌تری نیز دیده می‌شود که به بررسی پزشکی در یک متن مشخص می‌پردازند. در باب خاقانی نیز تألیفاتی وجود

دارد که شاید مهم‌ترین آن کتاب پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی) از عباس ماهیار باشد. بر این کتاب، اشکالات و ایرادات متعددی وارد است که نگارنده این سطور در دو جا بدان پرداخته است. (رک: مهدوی‌فر، ۱۳۹۲ الف: ۴۹- ۳۱ و ۱۳۹۲ ب: ۱۰۶- ۵۹)؛ با این حال و با وجود فوایدی که برای این آثار می‌توان قائل شد، برخی از مطالب و مضامین طبی در متون کهن و بالخصوص دیوان خاقانی نیاز مبرم به کندوکاو بهتر و بیشتر دارد.

۳- روش پژوهش

این پژوهش، از میان آگاهی‌های پزشکی دیوان خاقانی، داروهای حیوانی را اساس تأمل خود قرار داده است. نگارنده بر آن بوده است تا با بهره‌گیری از منابع اصیل و کندوکاوی دو سویه در دیوان و منابع مذکور، حق مطلب را ادا کند. بدین منظور، ابتدا هر یک از این داروهای حیوانی و اشاره یا اشارات شاعر بدان‌ها بیان شده است سپس به پژوهش در باب آنها پرداخته شده و توضیحاتی در خور توجه برای هر دارو آمده است.

۴- بحث اصلی

۴-۱- افعی

گر برسد دست، جهان را بخور
ز آن مکن اندیشه که ناپاک شد
افعی اگر چه همه سر زهر گشت
خوردن افعی همه تریاک شد
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۶۶)

اطبا برای گوشت افعی خواص قابل توجه متعددی برشمرده‌اند؛ به جهت این خواص، نه تنها از گوشت افعی در تهیه تریاقات بهره برده می‌شد بلکه از آن قرص‌هایی تهیه می‌کردند که در ردیف مهم‌ترین تریاک‌ها یا پادزهرها بود. تریاک در تعبیر قدما به مفهوم پادزهر است و آنچه امروزه تریاک نامیده می‌شود -و قدما بدان افیون می‌گفتند- قسمی از این دسته است که به طریق مجاز استعمال می‌شود.^۱ پادزهر در اصطلاح اطبای قدیم عبارت از دارویی است که سلامت و نیروی آدمی را نگه می‌دارد و می‌تواند زیان سم را دفع کند (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۳/ ۳۵). عقیلی در باب پادزهر و تریاک می‌گوید: «آن است که تأثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح به طریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آن‌ها به حدی باشد که بر دفع و رفع نکابت و اذیت سم مؤذی، یاری و مقاومت نماید و آنکه افیون را تریاق می‌نامند، مجاز است به جهت آنکه حافظ القوت است و در این امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد» (عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۸/ ۴۸)؛^۲ از مهم‌ترین پادزهرها، می‌توان به تریاق فاروق (تریاق کبیر) و تریاق افعی (تریاق الحیه) اشاره کرد که هر یک نسخه یا نسخه‌های خاص خود را دارد (رک: ابن سینا، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۸۹-۲۳۵)؛^۳ خاقانی در بیت دیگری به گونه‌ای سر به مهر، به پیوند افعی و تریاک اشاره کرده است:

خضر ز توقیع تو سازد تریاک روح
چون به کفت برگشاد افعی زرفام، فم
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۶۳)

شیخ‌الرئیس خبر می‌دهد که «اندروماخس»^۴ به دارویی بودن گوشت ماران پی برد و آن را در تریاق به کار برد (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۴۲ و جرجانی، ۱۳۸۴: ۴۳۴)؛ در افعال و خواص افعی نوشته‌اند: «چون با اندک نمک و شبت و

روغن زیتون بر آتش اخگر به ملایمت طبخ نمایند تا مهراً شود و گوشت آن را با گندنا تناول نمایند، مواد غلیظه را به طرف جلد دفع می‌کند و تحلیل می‌دهد. از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده، مثل فلس ماهی پوست می‌ریزد و مقدار کم آن، اخلاط متعفنۀ لطیفه را مستحیل به قمل و کثیفه را به تقشر جلد دفع می‌کند و نفع می‌بخشد. خوردن آن جهت سموم مشربه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتى خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوت‌های حیوانی و نفسانی و نیکویی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر مؤثر است هرگاه به سال یک مرتبه تناول نمایند. ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها به نهایت نافع و به جهت داء‌الثعلب و داء‌الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آن را چاک کنند و گرماگرم بر گزیده آن گذارند، وجع آن ساکن گرداند و سمیت آن را دفع نماید» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۵۱ و ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۱-۲۸۰ و نیز نک: حکیم مؤمن، بی‌تا: ۹۱-۹۰؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۶۴ و ۱۳۶ و جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۷۴).

عمده‌ترین موارد مصرف گوشت مار یا افعی، ساختن قرص در تریاقات و فراهم کردن آبگوشت در درمان بیماری جذام بوده است. خاقانی در بیت زیر به قرص مار اشاره می‌کند و پیوند آن را با تریاک مورد توجه قرار می‌دهد:

از پی تهذیب ملک قبض کنی جان خصم کز پی تریاک نوش نفع کند قرص مار

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۷۹)

چنان که اشاره شد، قرص مار را هم به صورت مستقل و هم به صورت جزئی از برخی تریاقات استفاده می‌کرده‌اند. به نظر می‌رسد مراد از «تریاک نوش» در این بیت همان تریاک فاروق باشد که برای آن خواص متعدد و برجسته‌ای ذکر کرده‌اند و به عقیده شیخ‌الرئیس، بهترین داروی ترکیبی است و در نسخه‌هایی که شیخ برای تریاق فاروق ارائه می‌کند، قرص ماران یکی از اصلی‌ترین عناصر است (رک: ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۴۰-۲۳۵)؛ برخی دیگر، صریحاً آن را عمده و عمود (اصل) تریاق فاروق دانسته‌اند (رک: کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۸۷ و عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۹-۲۸۸)؛ قرص ماران خود ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی، پادزهر سموم، و به جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق به طریق دفع به ظاهر جلد نافع بوده است (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۰۵۸-۱۰۵۷ و عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۹۵).^۶

شیخ‌الرئیس آنگاه که به طور مستقل قرص ماران را مورد بررسی قرار می‌دهد، می‌نویسد: «مارها را در روزهای آخر بهار و سرآغاز تابستان شکار می‌کنند. ماری که برای ساختن قرص ماران به کار می‌آید، باید ماری باشد که سرش به پهنا زند و به ویژه در نزدیکی گردن، پهنی سر شروع شود و گردنش بسیار باریک و دمش کوتاه باشد. در خزیدن، صدای خزیدن و آواز سوت و فوتش شنیده شود. رنگش خرمایی و مادینه باشد. نباید شاخدار و سفید و سیاه باشد، نباید دارای خال‌های ریز سفید و سیاه باشد و به سفیدی بزند. نباید مار را در سرزمین شوره‌زار مرطوب، در کنار رودخانه‌ها و در جای نمناک دره‌ها، در کنار دریا، در جنگل‌ها و میان درختان شکار کرد. باید در جایی مار مورد نیاز را شکار کرد که از زمین‌های نمناک، دور باشد. باید ماری را شکار کرد که بسیار تند حرکت و سریع باشد. وقتی در راه می‌خزد سرش را بلند نگاه می‌دارد. مار تنبل و کندرو به درد نمی‌خورد. تا ممکن است نباید همین که مار شکار شد کار را به تأخیر اندازی؛ بی‌درنگ و هر چه زودتر از طرف سر و دم چهار انگشت برهم نهاده را قطع کن. هرگاه مار مرد و از حرکت افتاد، شکمش را بدر و احشایش را بیرون آور و دور بریز. به ویژه مواظب باش که زهره‌اش را کاملاً پاک کنی و هیچ چیزی از آن باقی نماند. آنگاه بقیه را با آب و نمک بسیار خوب و با دقت بشوی. بعد از آن، آب را به وسیله نمک،

شور کن و مار را در آن نمکاب بپز. اگر شبت را هم با گوشت در دیزی ریزی، خوب است که در پختن مار کمک می‌کند. بگذار گوشت مار بپزد تا کاملاً از هم می‌پاشد و به آسانی بشود گوشت را از استخوان جدا کرد. گوشت را جدا کن و با استخوان کاری نداشته باش. گوشت را در هاون بریز و خوب بکوب تا کاملاً نرم و درهم آمیخته شود. بعد از آنکه گوشت مار خوب کوبیده شد، کعک در آن مخلوط کن. بعد از مخلوط کردن و درهم سرشتن گوشت مار و ساییده کعک، قرص‌های تنک و نازک از آن بساز و در سایه بگذار تا خشک می‌شوند. نباید به هیچ وجه، چه در هنگام کوبیدن و چه بعد از کوبیدن و قرص شدن، یک ذره آفتاب بر آن آید و باید همیشه در سایه باشد؛ اگر کمترین تابشی از آفتاب بر آن آید، خاصیت گوشتش از بین می‌رود و به کار دارو نمی‌آید. این گوشت و به اصطلاح قرص‌های ماران، در علاج مارگزیدگی و مسموم شدن از سم‌خوردگی به کار می‌آید و بهره می‌دهد» (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۴۱-۲۴۰ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۹۵-۲۹۳).

تفلیسی نیز در *کفایة الطب* نوشته است: «ماسرجویه گوید که او را تریاک بزرگ خوانند، از بسیاری منفعت‌ها که اندرو باشد از آن جهت که داروهای کشنده و زهرها را سود دارد. افعی ماده جوان که به گونه سرخ بود، به هنگام بهار که آفتاب در برج حمل باشد بگیرند، هم در وقت چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دمش بیفکنند و اگر در ساعت سر و دمش نیفکنند او متردد شود و زهرش در تن بپراکند و آنکه گوشتش به کار نیاید. پس چون سر و دمش بریده باشند، پوستش بکنند و شکمش بشکافند و هر چه درونش بود جمله را بیندازند و به آب، نیکش بشویند و گوشتش را در دیگی سفالین کنند و آب بر وی ریزند، چندان که زبرش برآید و چوب شبت و نمک کوفته با وی بیامیزند و به آتشی نرم چندان بپزند که ریزان شود، آنکه پالایند و آب و استخوان را بیندازند و گوشت او را چندان که چهار یک او بود نان کره بیامیزند و هر دو را به هاون سنگین خرد بکوبند و بدان آب که پالوده‌اند این گوشت و نان کوفته همچون خمیر بسروشند و قرص کنند و هر قرصی مثقالی همه را بر طبق بگسترند و به سایه خشک کنند و در برنی آبگینه نهند و تا به وقت حاجت نگاهش دارند و قوت این قرص به دو سال بماند، آنکه ضعیف شود» (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۴۴۲).

شاعر در دو بیت زیر به کاربرد گوشت افعی برای درمان جذامیان اشاره می‌کند:

کی طرفه گر عدو شد مجذوم، طرفه تر آن کافعی شده است رحمت ز افعیش می‌رسد ضر

افعی خورنده مجذوم ارچه بسی شنیدی مجذوم‌خواره افعی جز رمح خویش مشمر

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۹۴)

شیخ‌الرئیس در باب گوشت افعی برای درمان جذامیان می‌نویسد: «این را بدان که گوشت مار و نیرویی که در آن است از بهترین داروهای علاج جذام است. این مار معالج بیماری جذام بهترینش آن است که در کوه زندگی می‌کند، که اگر رنگش مایل به سپید باشد بسیار خوب است. مار را بگیر و سر و دم آن را یک دفعه قطع کن. باید هرچه در اندرون دارد، بیرون اندازی، با تره و شبت و نخود و اندکی نمک گوشت را در آب بپزی؛ آنقدر بپزد که گوشت از هم می‌پاشد، استخوان‌ها را از گوشت جدا کن و بیمار گوشت از استخوان پاک شده و آبگوشتش را با نان بی‌سپوس بخورد. این گوشت و آبگوشت مار خوردن ممکن است بهره‌اش زود نمایان نشود و بعداً یکباره حس شود که بسیار مفید بوده است. پیدایش بهره‌رسانی آن، این است که جذامی شروع به بادکردگی می‌کند و جسمش باد می‌کند و بعد از آن پوست می‌اندازد، پوست فاسد جای خود را به پوست تازه می‌دهد و گوشت فاسد شده تن جذامی نیز به گوشت درست تبدیل

شود و بیمار بهبود می‌یابد؛ و تا نبینی که باد کرده است، باید بر این گوشت و آبگوشت خوردن دوام یابد و تکرار شود» (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۶/ ۴۰۶-۴۰۵ و نیز، نک: تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۴۵؛ ارزانی، ۱۳۸۷: ۱۱۵۱؛ چغمینی، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۱۴۳؛ شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۸۹: ۲۰۵ و هروی، ۱۲۴۶: ۲۸).

یکی دیگر از وجوه درمان جذامیان با افعی را خوردن شرابی دانسته‌اند که افعی در آن افتاده یا در آن احیاناً مرده است؛ رازی در *الحوای* می‌گوید: یکی از افراد مبتلا به جذام به طور اتفاقی شرابی را که در آن افعی مرده بود می‌خورد؛ پس از خوردن آن شراب، پوست ضخیم بدن او می‌ریزد و گوشت باقی مانده، شبیه گوشت نرم حلزون و صدف و خرچنگ می‌شود و به طور کامل شفا می‌یابد. فرد جذامی دیگری همین اتفاق برای او رخ می‌دهد و شفای کامل می‌یابد. یک مرد فیلسوف نیز شراب فوق را به اختیار خود آشامید و مانند آن دو جذامی شفا یافت لیکن پوست بدن او پوسته پوسته گردید که من او را درمان کردم و در نتیجه شفا یافت. مردی که افعی صید می‌کرد و به تازگی دچار جذام شده بود، به او توصیه کردم که افعی را پس از پختن با آب و نمک بخورد، او نیز پس از اجرای این توصیه شفا یافت (رک: رازی، ۱۳۸۴: ۲۰/ ۲۱۷ و ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۶/ ۴۰۴).

۴-۲- تریاک چشم‌گوزنان

مجوی از جهان مردمی، کاین امانت
به نزدیک دور از خدایی نیایی
ندانی که تریاک چشم‌گوزنان
ز دندان هیچ اژدهایی نیایی؟
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۱۹)

در اشعار خاقانی چند بار به تریاک چشم‌گوزنان اشاره شده است؛ تریاق چشم‌گوزنان یکی از انواع پادزهرهای حیوانی است که بنا بر برخی از منابع، به آن «تریاق اللحظه» یا «تریاق اللحظ» می‌گفته‌اند. نگارنده در قدیم‌ترین جایی که به این تریاق برخورد کرد، *الجماهر ابوریحان* است؛ آنجا که در مورد «حجر التیس» می‌گوید: «و یشبهه تریاق اللحظه، یلقط من عیون الأیایل و هو کالرمص فی مآقیها» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۳۳۰)؛ جوهری نیشابوری ظاهراً با توجه به همین سخن می‌نویسد: «و نوع دیگر از تریاق که آن را تریاق اللحظه گویند و آن همچمو رمصی [= چرک گوشه چشم] باشد که بر گوشه چشم بز کوهی مجتمع شود، بر آن بز کوهی که یاد کرده شد و آن نیز پازهر بزرگ است و مجرب» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۳۷)؛ و مراد او از «بز کوهی که یاد کرده شد» همان بز کوهی است که حجرالتیس را از او به دست می‌آورند. این اشاره در شعر سخنور هم‌عصر خاقانی، نظامی گنجوی نیز آمده است:

گوزن از حسرت این چشم چالاک
ز مژگان زهر پالاید نه تریاک
(نظامی، ۱۳۸۴: ۳۱۶)
اشک تو اگر چه هست تریاک
ناریخته به چو زهر بر خاک
(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

پژوهش و کندوکاو در منابع مختلف نشان می‌دهد می‌توان پیوند گوزن و تریاک را در سه وجه خلاصه کرد؛ وجه اول اینکه گفته‌اند سنگی در شیردان گاو کوهی (گوزن، ایل) تگون می‌یابد که آن را حجر الأیل یا بادزهر گاوی می‌نامند (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۳۳۶)؛ حکیم مؤمن می‌نویسد: «نوعی از فادزهر حیوانی، حجر الأیل است که از گاو کوهی گیرند، گویند که بهترین فادزهر است و موافق جمیع امزجه بالخاصیه و چون سه روز هر روز نیم‌دانگ از آن بنوشند، هیچ سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنی است» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۳۱)؛ ابن

البيطار در باب ایل (گوزن) می‌گوید: «إن البادزهر الحيوانی حجر يوجد في قلبه و هو من أفضل الأدوية لسائر السموم» (ابن البيطار، بی‌تا: ذیل ایل)؛ وی در باب پادزهر آورده است: «و الحيوانی منه و هو الموجود في قلوب الايائل أفضل من جميع هذه الأوصاف حتى أنه إذا حك بالماء على مسن و سقى منه كل يوم وزن نصف دائق للصحيح على سبيل الاستعداد و التقدم بالحوطه يقاوم السموم القتاله و حصن من مضارها و لم يخش منها غائله و لا إثاره و خلط خام كما يخشى من المثروديطوس، و لا يضر المحرورين و لا المنحفين لأنه إنما يفعل ذلك لخاصيه جوهره» (ابن البيطار، بی‌تا: ذیل بادزهر)؛ و حزين آورده است: «فادزهر که در جوف گوزن برآید بهترين فادزهرهاست» (حزين لاهیجی، ۱۳۷۷: ۲۹۱)؛ لغت‌نامه نیز به نقل از معرفه الجواهر آورده است که: «پادزهر بقری یا گاوی در مراره گوزن پدید آید» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پازهر).

این وجه درست می‌نماید زیرا پادزهر حیوانی در شیردان، معده و یا شکمبه برخی از جانوران و نشخوارکنندگانی چون بز کوهی و گاو کوهی (گوزن) و حتی میمون پدید می‌آید (رک: تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ذیل حجرالتیس)؛ سخن محمد بن منصور نیز این رای را قوت می‌بخشد: «جمعی برآند که پازهر حیوانی دو قسم است: بقری و شاتی. پازهر بقری، سنگی زرد نرم گرد است به سان زرده تخم مرغ و آن را از دانگی تا چهار درم یافته‌اند. و پازهر شاتی، سنگی سبز رنگ است که آن را حجرالتیس گویند» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۴)؛ وی در باب مکان‌های تکون این پادزهر نیز می‌نویسد: «جمعی برآند که پازهر بقری در مراره گوزن و پازهر شاتی در جوف نوعی از گوسفندان وحشی که در حدود فارس می‌باشند تکون می‌یابند» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۵).

وجه دوم مربوط می‌شود به آنچه اطبا آن را «زوفای رطب» نامیده‌اند. «زوفای» را بر دو نوع یابس (خشک) و رطب (تر) تقسیم کرده‌اند. در باب زوفای رطب گفته‌اند که به دو شیوه پدید می‌آید: اول اینکه چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد می‌گردد و به فارسی، «سنگل میش» و به ترکی، «شقلداق» می‌گویند (رک: حکیم مؤمن، بی‌تا: ۴۵۸؛ ابن سینا، ۱۳۸۵: ۲/۱۳۳ و جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۴۸)؛ این زوفای اثر چریدن گیاهی شیردار و با حدت به دست می‌آید که بیشتر از منافذ به طریق ترشح است (رک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۴۸۱؛ ابن سینا، ۱۳۸۵: ۲/۱۳۳؛ ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۸: ۳۵۱ و ابن البيطار، بی‌تا: ۱۷۳).

دوم اینکه گفته‌اند ایل چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد و آن را زوفای تر می‌نامند (رک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۴۸۲)؛ حسن تاج‌بخش در این باب سخن شایان ذکری دارد: «ابوریحان بیرونی به نقل از ابن ماسویه در مورد زوفای تر گوید: 'قال و هو نوعان احدهما من اجتماع العرق على جبين الايل و لذلك في طبعه قوه دافعه شر السم، لان الايل يأكل الافعى فاذا اكلها تحرك القوه الطبيعیه الدافعه لشر السم، فيجتمع العرق على جبينه و يتكاف فهو الزوفا الجيد الغايه'. این تحقیق ابن ماسویه و بیان بیرونی را باید فرضیه تولید پادتن (Antibody) به حساب آورد که حدود ۹۰۰ سال پیش از تحقیقات جدید در مورد پادتن ابراز شده است. زوفای تر، پادزهر زهرها یا پادزهر مارگزیدگی، ترشحات و عرق پیشانی گوزن است؛ گوزن به خوردن افعی عادت دارد و در این کار با قدرت ذاتی با زهر مقابله می‌کند و در این جریان، پادزهر افعی در ترشحات او ظاهر شده و از پیشانی او به بیرون تراوش می‌کند و چون برخورد با زهر مکرر می‌گردد، از این عرق که به تدریج کثیف و غلیظ شده، زوفا حاصل می‌شود که تریاق مارگزیدگی است» (تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ذیل زوفای رطب).^۸

بنابر بر آنچه در شعر خاقانی و نظامی آمده و در برخی از متون دیگر نیز بدان اشاره شده تریاق گوزنان از راه چشم

نیز حاصل می‌شده است. در عجائب‌المخلوقات طوسی آمده است: «گاو کوهی مار خورد، چون تبش زهر به وی رسید، آب از دیده وی بیرون آید و در کنار چشم منعقد گردد، آن پازهری نیکو بود» (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۵۵)؛ در *حیاء الحیوان* نیز آمده است: «و هو مولع بأكل الحيات يطلبها حيث وجدها و ربما لسعته تسيل دموعه الى نقرتين تحت محاجر عينيه يدخل الاصبع فيهما فتجمد تلك الدموع و تقصير كالشمس فيتخذ درياقاً لسع الحيات و هو البادزهر الحیوانی و أجوده الاصفر و أماكنه بلاد الهند و السند و فارس و اذا وضع على لسع الحيات و العقارب نفعها و ان أمسكه شارب السم فی فيه نفعه و له فی دفع السموم خاصية عجيبة». (الدمیری، بی‌تا: ۹۸ / ۱).

در *رساله گوهرنامه محمد بن منصور* مطلب قابل توجهی به این شرح آمده است: «در مکان تکون پازهر حیوانی خلاف است؛ جمعی برآند که در زمینی از حدود چین که از کثرت مار، آمد شد صبا و شمال دشوار است و از بسیاری آب روان... از هر سویی رودی می‌رود، گوزنان مارخوار بسیار هست؛ و چون از بسیاری خوردن ماران حرارت بر مزاج گوزنان استیلا یابد، در آب غوطه خورند چنان که ایشان را غیر سر از آب بیرون نباشد و زمان‌ها در آب توقف نمایند؛ در این اثنا، بخاری از اعضای ایشان برخیزد و رو به سوی دریچه چشم ایشان نهد و چون به آن جا رسد، به آب انقلاب یابد و به سان اشک بیرون آید و در آن حفرها که در گوشه‌های چشم‌های گوزن واقع است گرد شود؛ چون گوزنان از آب بیرون آیند و برودت هوا در گوشه‌های چشم‌های ایشان تأثیر کند، آب مذکور متحجر و منجمد گردد و چون این عمل مکرر واقع شود، حجر مذکور کبیر و ثقیل شود و بیفتد» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۵-۲۳۴)؛ دهخدا نیز مطلبی قریب به این سخن از *معرفة الجواهر* نقل کرده است (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پازهر).

انصاری شیرازی در *اختیارات بدیعی* می‌نویسد: «بقوالوحش که به پارس گاو کوهی گویند، بینی بر سوراخ مار نهد و به نفس، مار را به خود کشد و مار به تعجیل بیرون آید، مانند آهنی که به مغناطیس چسبد و از دنبال مار خوردن گیرد، مار اضطراب کند تا جایی از اعضای وی نگیرد و نتواند تا تمام خورد. مدتی در گاو شورشی در چشم پیدا شود و آب از چشم وی روان گردد و در کنج چشم گودی هست، آنجا جمع شود و ببندد به مرور روزگار مانند وسخی گردد، چنان که در گوش می‌یابند، و چون وی را بکشند آن وسخ برگیرند و در سموم عمل تریاق فاروق می‌کند» (انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۸)؛ در *تحفة المؤمنین* نیز در باب گوزن آمده است: «چرکی که در جوف تحت چشم او جمع می‌شود و عوام تریاک گاو کوهی نامند، در رفع سموم حیوانی قوی‌تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولایت قبل از اینکه او را شیر دهند، قدر یک حبه از آن چرک حل نموده در کاشش کنند، مادام‌الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل، مار سست شود و حرکت نتواند کرد و مجرب است» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۳۱ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۹۳).^۹

پیدااست که خاقانی و نظامی مثل محققان اخیر فکر می‌کرده‌اند و یا شاید تحت تأثیر رای این حکما بوده‌اند. اگرچه دور نمی‌نماید که گوزن (گاو کوهی یا ایل)، به هر سه طریق یادشده پادزهر تولید می‌کرده است. خاقانی در ابیات زیر نیز از این پادزهر یاد کرده و در بیتی آن را «تریاک شفا» خوانده است:

مهره افعی است آن لب زهر افعی پاش چیست؟ ای گوزن آسانه من زنده به تریاک توام؟

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۳۴)

چون گوزن از پس هر ناله بباید سرشک کز سرشک مژه تریاک شفایید همه

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۰۸)

عقرب ندانم اما دارد مثال ارقم
در دیده چون گوزنان تریاق روح پرور
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۸۸)

هم در او افعی گوزن آسا شده تریاق دار
هم گوزنانش چو افعی مهره دار اندر قفا
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۹)

و در ختم الغرایب آمده است:

تریاکده اوست، مشکده او
چون چشم گوزن و ناف آهو
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۰۴)

۴-۳- مهره خر (خرمهره)

مهره خر آنکه بر گردن نه در گردن بود
به ز عقد عنبرین خوانم چه بی معنی خرم
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۵۰)

مراد از مهره خری که در گردن باشد، قسمی پادزهر حیوانی به نام خرمهره یا مهره خر است. در فرخ‌نامه آمده است: «در کتاب نیرنج گفته‌اند هر به چندی بعضی از خران را در گردن چیزی پدید آید بر مثال مهره‌ای و آن پازهری بزرگ است و چاره در گرفتن آن چنان است که استره‌ای برگیرند و به چابک دستی آن جایگاه بشکافند و بیرون آرند و به تازگی نرم باشد و در آب افکنند، سنگی گردد زردفام و آن پادزهری باشد به غایت سودمند گزندگی و ریش‌ها و ورم را و زهر داده را و مبالغ علت‌ها علی‌الخصوص هرچه تعلق به زهر دارد. و هر که با خود دارد، به چشم مردم عزیز باشد و قیمتی نهند آن را» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۱)؛ در تنسوخ‌نامه آمده است: «آن سنگی است سفید، درشت پوست. شکل بیضه و محک آن سفید باشد. در اندرون بعضی از آن چیزی می‌باشد مثل تخمی باریک، گویی جوی است و به غایت نازک. و آن ماده که این مهره از او متولد می‌شود، در حوالی گردن خر می‌خیزد و به روزگاران منجمد و متحجر می‌گردد. و این نیز در عداد پادزهر است لکن قوت او به درجه حجراتیس نرسد. و اگر آن را مصول کنند و بر کژدم‌گزیدگی طلی کنند، در حال درد ساکن کند و شفا یابد که مجرب است. و گفته‌اند که در گزیدگی بعضی از ماران طلی کنند، مضرت زهر باز دارد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۴۲-۱۴۱ و نیز، نک: کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۵۷).

جوهری نیشابوری در صفت خرمهره و خواص آن می‌نویسد: «خرمهره حجری حیوانی است و شکل آن چون بیضی بود و لون آن سپید باشد و مطلع ظاهر آن درشت باشد و دور از ملاست. و بعضی باشد که سطح ظاهر آن در غایت خشونت باشد گویی که سیب است یا خوف [خوخ؟]. و مبرد قبول کند و محک آن سپید باشد، به پولاد آبداده سوراخ کنند. و در میان بعضی از آن چیزی باشد مثل تخم، باریک گویی چویی است به غایت باریک. و آن ماده‌ای که خرمهره از آن خیزد در حوالی گردن متولد می‌شود و به روزگار منجمد و متحجر می‌شود و آن نیز در عداد پادزهرست، لکن قوت آن به درجه حجراتیس نرسد. و اگر آن را مصول کنند و بر کژدم‌گزیدگی طلا کنند در حال درد ساکن شود و شفا بود و این مجرب است. و گفته‌اند بر گزیدگی بعضی از ماران طلا کنند، مضرت زهر را باز دارد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۳۹).

محمد بن منصور نیز می‌نویسد: «خرمهره، مهره سفید بزرگ درشت اندام است که بر او دانه‌هایی بود و در شکل به مار مهره غریب است و در قفای بعضی خران به میانه پوست و گوشت تکون می‌یابد و کم خر را مهره بود. و خرمهره زهرها را نافع بود و مسحوق آن به مدقوق دهند و قیمتی ندارد زیاده» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۷). در منافع حیوان

آمده است: «مهرة خر، سنگی سپید باشد در زیر دهانش و در خر وحشی نیز باشد. به آب سحق کنند. سگ دیوانه گزیده را و تمامت زهرها نافع باشد چون بخورند» (مراغی، ۱۳۸۸: ۹۲)؛ در عجائب المخلوقات طوسی نیز ذیل «حجر پادزهر» آمده است: «اجناس بود، از جمله یکی در گردن مار یابند و آن را قیمتی بود. و دیگر در گردن خر غده‌ای باشد آن را بردارند، متحجر شود، بسایند و بر گشته ذوات السموم کنند زهر از مسام بیرون آرد» (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۰ و نیز، نک: مهدوی‌فر، ۱۳۹۰ الف: ۳۶-۳۵).

۴-۴- سقنقور

نوعروس از ره‌نشینان شکر کی گوید بدانک دام عنین از سقنقور مزور ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۱۵)

حزین لاهیجی در باب سقنقور می‌نویسد: «گویند از نسل تمساح است، آنچه در آب مانده پرورش یابد، نهنگ شود و اگر به کنار افتد و در خشکی و ریگ تربیت یابد، سقنقور شود. آن را در قوت باه اثری تمام است و هر چه زیاده پخته شود، تقویت باه زیاده کند و گوشت و پیه آن هر دو مهیج قوی است» (رک: حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۳۰۶)؛ شیخ‌الرئیس می‌نویسد: «آرزوی جماع را به حدی برانگیزد که تا سوپ جو و کاهو نخورند فرونشیند» (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲ / ۲۵۱)؛ وی همچنین می‌نویسد: چربی آن شهوت‌انگیز است تا چه رسد به گوشتش و به ویژه گوشت ناف و پیرامون کلیه و به ویژه پیه کلیه‌اش که بسیار شهوت‌انگیز است (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲ / ۷۴)؛ و نیز، نک: قزوینی، ۱۳۶۱: ۱۴۴-۱۴۳)؛ جاحظ در باب سقنقور می‌نویسد: «و اما قول کثیر من العلماء و من نقب فی البلاد و قرأ الکتب، فأنهم یزعمون أن للسقنقور أیرین و هو الذی یتداوی به العاجز عن النکاح، لیورثه ذلک القوة» (الجاحظ، ۱۳۸۴: ۶ / ۵۷). رازی به نقل از دیسقوریدوس آورده است: «مقدار چند درهم از قسمت بعد از کلیه‌های آن را شراب بیاشامند، باه را بسیار تحریک خواهد کرد تا حدی که فرد مصرف‌کننده برای تسکین یافتن، نیاز به آشامیدن عدس با آب سرد خواهد داشت» (رازی، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۲ و نیز، نک: شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۴۲۱: ۳۱۵۵؛ الدمیری، بی‌تا: ۲۵ / ۲-۲۴ و العمری، ۱۹۹۶: ۱۹۹-۱۹۸).

دنیسری می‌نویسد: «گوشت سقنقور چون بخورند قوت مجامعت را بیشتر کند و این قوت را آن وقت دارد که به وقت هیجان گیرند (دنیسری، ۱۳۵۲: ۲۴۱ و نیز، نک: مراغی، ۱۳۸۸: ۱۵۹؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۶۰۷ و جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۹۱)؛ در نزهت‌نامه علائی آمده است: «سقنقور منی را زیاده کند و از اعضای او گرده و پیه و ناف بهتر است و هر که از او یک درم بخورد، شهوتش به حد کمال رسد و قضیب را قایم سازد و نیارآمد تا شوربای عدس نخورد. گوشت او آن وقت، قوت تمام دهد که به وقت هیجان گیرند و آلا به دیگر وقت‌ها بسی قوت ندارد و هرچه مهتر باشد بهتر» (شهردان بن ابی‌الخیر ۱۳۶۲: ۱۸۴-۱۸۳؛ طبری، ۱۳۷۱: ۲۱۴ و ۵۳؛ گیلانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲ و ابوعلی، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۵)؛ حکیم میسری سروده است:

نباشد باه را به از سقنقور قضیب سست را او خود دهد زور

(میسری، ۱۳۷۳: ۳۴)

۴-۵- دُر و مروارید

صدف که دُر را در دل خود می‌پروراند، در شمار جانوران دریایی است. در باب چگونگی به وجود آمدن مروارید نوشته‌اند «صدف چون پنج‌ساله گردد، در اوائل حمل هنگام باران به روی آب آید و لب را گشاید؛ چنان که آب دریا به

درون آن نرود و چون آب باران در آن افتد، لب فرو بندد و به قعر دریا رود. و چون آفتاب به جوزا رسد باز به روی آب آید و روی به آفتاب دهد تا هنگام غروب، پس به قعر دریا رود و همچنین هر روز تا اول سرطان، بعد از آن جنین مروارید در جوف آن منعقد شود و صدف قعر دریا گیرد» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۱۶۵-۱۶۴)؛ این پیوند بسیار مورد توجه شاعران قرار گرفته است و بر پایه آن، تصاویر و مضامین متعددی آفریده شده که از آن جمله است:

شاه جهان ابرذات و بحرصفات است ز آن صدف ملک ازو چنین گهر آورد

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۴۹)

خاقانی و بحر سخن و حضرت خاقان لفظش صدف و این غزلش دُرّ بهایی

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۳۵)

اطبا برای مروارید، خواص طبی قابل توجهی برشمرده‌اند؛ خاقانی در بیتی به پیوند مروارید و مفرّح اشاره کرده است:

ساغر از یاقوت و مروارید و زر صد مفرّح در زمان آمیخته

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۹۱)

در باب این پیوند گفته‌اند: «اگر مروارید را موصول کنند و در مفرّحات به کار دارند، دل را قوت دهد و خون دل را صافی کند و روح را قوت دهد و دفع مواد سودایی کند و خفقان و ضعف دل را نافع بود و خوف و فزع را که ماده سوداست دفع کند و مدد روح حیوانی کند» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۷۸)؛ شیخ‌الرئیس در *ادویه قلبیه می‌نویسد*: «مروارید مقوی و مفرّح دل بود بالخاصیه و قبض و نورائیت و اعتدال مددکار خاصیت او شده‌اند. سودایی مزاج را بسیار نافع باشد. سوده او با روغن گاو در دفع زهر، عظیم سودمند است. خفقان را نفع کند و نگاه داشتن او در دهان، قوت دل دهد» (ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۱۶۳ و نیز، نک: موسوی، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

صاحب‌تحفه، مروارید را در تفریح قوی‌تر از طلا دانسته که خواص در اجزاء بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی است. نگاه داشتن آن مقوی دل و در دهان داشتن آن جهت ازاله غم و ضعف دل مؤثر است (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۷۷۴-۷۷۳ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۷۹۹)؛ دنیسری در باب خاصیت دُرّ می‌نویسد: «دل را شاد کند و غم و اندوه را از دل ببرد و خون را لطیف کند و جگر گرم را به اعتدال آورد و هضم را قوی گرداند و از جمله جواهر به طبع مردم بهتر سازد به سبب حیوانی که هم‌جنس مردم است» (دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۵۳ و نیز، نک: ابن‌الکفانی، ۱۹۳۹: ۳۹؛ شهرمدان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۲۵۹؛ هرمس، ۱۳۹۰: ۱۸۹؛ یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۱۵۵؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۰۰؛ تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۴۶ و شمس‌الدین آملی، ۱۳۸۹: ۳/۳۳۳).

خاقانی در بیت زیر به یکی دیگر از خواص پزشکی دُرّ اشاره کرده است:

پیش کان گوهر تابنده به تابوت کنید تاب دیده به دو یاقوت و دُرّ بازدهید

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۶۵)

در باب دُرّ گفته‌اند که اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمه و بیاض و سبل و کمنه مفید است (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۷۷۴)؛ صاحب‌*جواهرنامه نظامی* می‌نویسد: «در داروهای چشم به کار دارند به سبب آن که نافع بود اعضایی را که حامل روح باصره‌اند و بدین سبب بصر را تیز گرداند و قوت دهد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۷۸ و نیز، نک: قزوینی، ۱۳۶۱: ۲۰۲ و ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۱۶۳)؛ در *الابنیه آمده است*: «لؤلؤ سرد و لطیف است؛ چشم را قوت دهد و روشنایی تیز کند. رطوبت را اندر

چشم بخوشاند و جلا دهد» (هروی، ۱۳۸۹: ۳۰۳)؛ و در کفایة الطب آمده است: «و کوفته در چشم کنند، آب فرود آمدن به آغاز علت باز دارد و گر چشم و سرخی را منفعت کند» (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۴۶ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۷۹۹). محمد بن منصور می‌گوید: «مروارید بارد رطب است و چون با داروی چشم بیامیزند، روشنایی چشم را تقویت کند و چشم را از درد ننگه دارد» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۰۱ و نیز، نک: جواهرنامه، ۱۳۴۳: ۲۸۴ و شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۲۵۹). در نوادر التبادر آمده است خاصیت دُر آن است که رطوبت را که در چشم باشد ببرد و چشم را روشن گرداند (دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۵۳)؛ همچنین نوشته‌اند: اگر در میان داروهای چشم کنند، روشنایی چشم زیاده کند و چشم را از رنجوری نگاه دارد (شمس‌الدین آملی، ۱۳۸۹: ۳/ ۳۳۳ و نیز، نک: انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۰۰؛ ابن‌الکفانی، ۱۹۳۹: ۳۹؛ هرمس، ۱۳۹۰: ۱۸۹ و یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

۴-۶- سرطان (خرچنگ)

خور به سرطان مانده تا معجون سرطانی کند زانکه معلول است و صفرا از رخسان انگیخته

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۵)

معلول در این بیت به مفهوم مسلول است؛ ابن‌منظور در وجه تسمیه آن در ذیل «سل» آورده است که سل به سبب لاغری مفرط و سبک شدن جسم، از طریق غیر قیاس لغوی سل نامیده شده است (رک: ماهیار، ۱۳۸۴: ۲۱۱)؛ از سوی دیگر، سرطان و معجون آن برای مداوای بیماری سل مفید است: «گوشت او خار و پیکان برآرد. طبخ او و گوشت او خداوند سل را سود دارد، بریان کنند و بکوبند و با انگبین بسرشند گزیده کلب الکلب را سود دارد» (جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۷۷). شیخ‌الرئیس می‌نویسد: گوشت خرچنگ و آبگوشت او، به ویژه اگر با شیر ماچه خر باشد، در علاج سل نافع است (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۴۰ و ۳/ ۵۰۹). در الحاوی آمده است که گوشت سرطان و شوربای آن برای افراد مبتلا به سل سودمند است (رک: رازی، ۱۳۸۴: ۲۱/ ۱۱).

صاحب‌الایینه می‌نویسد: «سرطان، سل را منفعت کند، چون با گل مختوم و صمغ عربی و کثیرا و رُب السوس بیامیزی» (هروی، ۱۳۸۹: ۱۹۳)؛ صاحب‌اختیارات بدیعی ذیل «سرطان نهری» آورده است که: «بهترین آن بود که خرچنگ جوی بود و بزرگ بود و در آب‌های شیرین بود و طبیعت وی سرد و تر بود. مسلول را سودمند بود خصوصاً به شیر خر» (انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۱۹)؛ در تحفه آمده است: «مطبوخ دو سه عدد سرطان نهری که اطراف او را قطع کرده و جوف او را با آب خاکستر و خاک و نمک شسته و به آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشّر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق مجرب است و به دستور محرق و با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۴۷۸ و نیز، نک: قزوینی، ۱۳۶۱: ۱۴۳)؛ همچنین آورده‌اند که: «بهترینش نهری بود، سرد و تر است در دویم. شوربایش مسلول را نفع دهد و باه برانگیزد و چون بسوزند و خاکستر وی با شیر خر، مسلول را دهند، نیک نافع آید» (یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۱۰۹)؛ حزین می‌نویسد: «گوشت سرطان مسلول را به غایت نافع است، خاصه اگر با شیر خر دهند و مار و کژدم‌گزیده را نافع است» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۳۰۴ و نیز، نک: هروی، ۱۲۴۶: ۵۸؛ الأنطاکی، بی‌تا: ۸/ ۱۸۷؛ الدمیری، بی‌تا: ۲/ ۲۰ و تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ذیل سرطان).^{۱۱} حکیم میسری نیز سروده است:

منی و باه بفرزاید ز سرطان برد وی درد سل از دردمندان

(میسری، ۱۳۷۳: ۳۴)

خاقانی مضمون بیت مورد بحث را بار دیگر نیز به کار برده است:

بیمار بوده جرم خور سرطانش داده زور و فر معجون سرطانی نگر داروی بیمار آمده

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۰)

۷-۴ - مهره مار

می‌داشتم چو مهره مارت ز دوستی دندان مار بر جگرم چون گماشتی

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۸۰)

مهره مار (حجر الحیه / خرز الحیات / حجر الباذهر / مارمهره) یکی از پادزهرهای قوی و بر دو نوع حیوانی و معدنی است که خاقانی به نوع حیوانی آن اشاره دارد: «نوع حیوانی مهره مار در عقب سر افاعی می‌باشد و در همه افاعی یافت نمی‌شود بلکه به ندرت در بعضی. و چون از گوشت جدا کنند، نرم می‌باشد و بعد از رسیدن هوا متحجر می‌گردد و به قدر نصف صدفی مایل به درازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط به سه خط سفید و بعضی سفید و سست و معجول نیز می‌باشد؛ و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آن است که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسبد و چون شیر بر آن بریزند، شیر منجمد و متغیر گردد و گفته‌اند که چون بعد از آن در شیر اندارند، شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم هم کرده باشد، دیگر نچسبد و شیر را منجمد نسازد. و در حین جذب، سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند به حال اصلی آید... و از خواص آن، این است که جهت سم مار قوی‌الاثراست» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۳۳۹)؛^{۱۲} خواجه نصیر در تنسوخ‌نامه می‌نویسد: «آن را خرز الحیات گویند. از پس سر مارهایی بزرگ می‌گیرند. گرد باشد به درازی مائل و تیره رنگ باشد؛ و باشد که برو نشانی بود و چون بر پشم سیاه مالند، سفید شود و چون بر موضع زخم مار نهند و بر آنجا بندند، زردآب از آنجا روان گردد تا تمامت زهر از او برون آید. بعد از آن مهره از آنجا بازافتد. و اگر با خود دارند زهر کمتر کار کند. و در دیگر زهرها هم سودمند باشد. و چون بسایند و بر موضع زهر کشند، زهر بیرون کشد. و آن مهره‌ای که اصل و معتمد باشد، عظیم عزیزالوجود باشد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۴۳-۱۴۲ و نیز، نک: محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۷-۲۳۶).

بیرونی در باب خرز الحیات می‌نویسد: «هذا یسمى بالفارسیه مار مهره و نسبه إلى الحیه من جهتین: إحداهما النفع من لسعها إذا حکت بلبن أو خمر و سقی. و فی کتاب الحاوی: ان حجر الحیه ینفع المسلوع بتعلیقہ علیہ و ربما کان هذا. و الاخری، أنها متولده فی الافعی مستخرجه منها؛ و کانت تخزن فی أيام الأكاسره فی جمله المغینات. قال نصر: ان الحوائین یطلبون أفعی خبیثه أکاله حیات فتکون هذه الخرزہ فی قفاها بیضاء تضرب الی اللؤلؤیه. و منها ما تکون سوداء مخاطبه للبیاض و ظهورها لا یکون إلا بعد استیفائها من أکل الحیات اربع مائه و اتخیل من کتاب الآیین مثل هذا العدد و لا اذکره حقیقه. قال: و إذا انعقدت فیها إخذوها عن جنیبتها بحدیدتین و یضغطونها حتی تنزعج و تتحرک ثم یشقون جلدھا بالمضع و یعصرونها حتی تبرز و یأخذونها و هی لینه فإذا ضرب الهواء صلبت و استحجرت» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۳۳۷-۳۳۶)؛ در عجائب المخلوقات قزوینی نیز ذیل «حجر الحیه» آمده است: «او را به پارسی مهره مار گویند، سنگی است چند فندقی کوچک و بر سر بعضی نقطه سیاه یابند. خاصیت او آن است که اگر کسی را مار بزند، عضو ملذوع را در شیر نهند یا در آب گرم و آن مهره را در آنجا اندازند، مهره در موضع لدع ملصق شود و زهر از او بیرون آورد» (قزوینی، ۱۳۶۱: ۱۹۸؛ و نیز، نک: طوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۰ و کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۵۸)؛ خاقانی از این مهره با عنوان

«مهرة جاندارو» و «نوش مهرة» نیز یاد کرده است:

بهترین جایی به دست بدترین قومی گرو مهرة جاندارو اندر مغز ثعبان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۵)

مار زرینش نوش مهرة دهد چون عیبر از لعاب می‌چکدش

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۹۳)^{۱۳}

۴-۸- ذباب (مگس)

به طبل نافة مستسقیان، به خورد جراد به نای رودة قولنجیان، به شک ذباب

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۴)

در نزهت‌نامه آمده است «اگر مگس را بر خداوند قولنج^{۱۴} بندند سود دارد. و گوی مگس بگیرند و در پوست فستق نهند و آن را دو عروه سازند و رشته‌ای در کنند و از گردن خداوند قولنج بیاویزند؛ چنان که به شکمش رسد، فایده دهد و سود کند» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۲۰۵)؛ در تحفه حکیم مؤمن آمده است: «سرگین مگس را چون با آب و غسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته‌اند» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۴۰۳ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۴۳۵ و الأنطاکی، بی‌تا: ۱ / ۱۶۱)؛ جرجانی می‌نویسد: سرگین مگس اندر شیاف قولنج نافع است (جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۸۱)؛ در منافع حیوان آمده است که: «اگر مگس را در رکوبی بندند و بر کسی آویزند که قولنج دارد، ساکن شود» (مراغی، ۱۳۸۸: ۱۸۰)؛ خاقانی در بیت دیگری گفته است:

بچه بازی برو بر ساعد شاهان نشین بر مگس خواران قولنجی رها کن آشیان

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۳۲۷)

۴-۹- خرگوش

ساقی است آهوی سیمین و از آن زرین گاو خون خرگوش کند آبخور یارانم

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۸۲)

به نظر می‌رسد خاقانی بدان جهت شراب را به خون خرگوش مانند کرده است که در طب برای خون خرگوش خواصی برشمرده‌اند؛ در تحفه حکیم مؤمن آمده است: «خون برشته او جهت اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلای خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و ثبوری که آب سفید از آن ترشح کند و خشکی که در سر به هم می‌رسد و مسکن دردهای کهنه» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۶۱۹)؛ در الحاوی رازی آمده است: «چنانچه خون خرگوش را در حالی که گرم باشد روی کلف و بهق و بثورات بمالند آن‌ها را پاک خواهد کرد و از بین خواهد برد». رازی همچنین از قول جالینوس نقل می‌کند که «دیسقوریدوس گفت خون برشته خرگوش برای زخم بد و خبیث روده و اسهال مزمن سودمند است و خاصیت ضد سم - به ویژه برای سمی که تیرها به آن آغشته می‌گردند- دارد» (رازی، ۱۳۸۴: ۲۰ / ۲۵).

در مخزن الادویه آمده است: «طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و ثبوری که آب سفید از آن ترشح کند که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعاء و اسهال و رفع حموم؛ و گویند چون بچه تازه زاییده آن را ذبح نمایند و خون آن را در پارچه‌ای بگیرند و خشک نموده، نگاه دارند و عندالحاجة قدری از آن را با شیر مرضه طفلی که آن را ام‌الصبيان حدث شده باشد حل نموده، به آن طفل بخوراند باعث رفع آن مرض می‌گردد» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۱۸)؛ در نزهت‌نامه علائی نیز آمده است: «خون او بر بهق سیاه‌کنند رنگ بگرداند و

کلف ببرد» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۱۰۱)؛ صاحب فرخ‌نامه نیز در این باب چنین آورده است: «اگر خون خرگوش به چشم درکشند، آب دویدن باز دارد و خون خرگوش بر کودک اندایند، تب ببرد. و اگر خون او به سایه خشک کنند و به آب غوره بسایند و به چشم اندر کشند، خارش ببرد» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۴۸).

۴-۱۰- جراد

به طبل نافة مستسقیان، به خورد جراد

به نای روده قولنجیان، به شک ذباب

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۴)

شیخ‌الرئیس در باب جراد می‌نویسد: «بیست و دو ملخ مستدیرالشکل را سر برمی‌کنند و پاها و بال از آن جدا می‌نمایند و با کمی آس مخلوط می‌کنند و همین طور می‌خورند در علاج استسقا مفید است» (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۱۱۲/۲ و نیز، نک: ابن‌البیطار، بی‌تا: ۱/ ۱۶۱ و الدمیری، بی‌تا: ۱/ ۱۷۴)؛ در اختیارات بدیعی آمده است: «دوازده عدد از وی سر بیندازند و اطراف‌های وی با قدری مورد و مشک مستسقی بیاشامد، شفا یابد» (انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۹۵)؛ صاحب تحفه آورده است که: «خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آن را انداخته و با یک درهم مورد ساییده باشند، جهت استسقا مجرب دانسته‌اند» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۲۴۱ و نیز، نک: الأنطاکي، بی‌تا: ۱/ ۱۰۵ و عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۲۰۱)؛ حزین نیز می‌نویسد: «به فارسی ملخ گویند. مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت تقطیر البول و جذام و استسقا مفید باشد» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۲۹۷).

۴-۱۱- مرجان

مشک است و زر و مرجان وین هر سه هست غم‌بر

غمناک بود بلبل، گل می‌خورد که در گل

سازد مفرح از زر مرجان و مشک اذفر

مانا که باد نیسان داند طبیعی ایرا

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۹۲)

در این ابیات گل به مفرحی مانند شده که از مشک و زر و مرجان ساخته شده و اسباب تفریح بلبل را فراهم ساخته است. قدما مرجان را به سه رنگ سیاه و سفید و سرخ تقسیم کرده و بهترین رنگ آن را سرخ دانسته‌اند (رک: انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۵ و یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۵۶)؛ اطبا مرجان را مفرح و در شمار داروهای تقویت قلب قرار داده و بدین جهت آن را در ذیل مفرحات نام می‌برده‌اند: «خاصیت مرجان آن است که آن را موصول کنند و در مفرحات به کار دارند و خون دل را صافی کند و روح را مدد دهد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۲۴ و نیز، نک: ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۹۹/۲)؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۵ و کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۴۵)؛ در داروهای قلبی آمده است: «بُسد بالخاصیه مقوی و مفرح دل است و معین خاصیت مذکوره است اینکه به سبب شفاف بودن تنویر روح و به سبب قبض، تمین آن می‌نماید» (موسوی، ۱۳۸۳: ۳۴۳)؛ در رساله جواهرنامه نیز آمده است: «در مفرحات مرجان به کار برند و خون دل صافی کند و روح را قوت دهد» (جواهرنامه، ۱۳۴۳: ۲۹۴ و نیز، نک: هرمس، ۱۳۹۰: ۲۰۹؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۱۶۵)؛ حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۵۹؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۲۱۹؛ ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۲۲۴ و جواهرنامه، ۱۳۸۸: ۵۶).^{۱۵}

نتیجه

سهم عمده‌ای از دشواری‌های دیوان خاقانی بازبسته به پشتوانه فرهنگی گسترده و گونه‌گون شاعر است که در آفرینش‌های ادبی او به عنوان ماده خام از آن استفاده شده است. پایه هنر ادبی و تئوری سخن‌پروری خاقانی بدان پایه و

اندازه بوده که بتواند به لطافت از این پشتوانه بهره بگیرد و سخنش، رنگ مفاهیم و تعابیر خشک علمی و فرهنگی را به خود نگیرد. در این میان، پزشکی بخش قابل توجهی را به خود اختصاص داده و سبب‌ساز پدید آمدن مضامین، تعابیر و تصاویر بدیعی و نوآینی شده است. در این جستار، به پژوهش در باب گوشه‌ای از این آگاهی‌ها و اشارات در پیوند با داروهای حیوانی پرداخته شده و با کند و کاو در منابع اصیل و کاوش در دیوان خاقانی تحلیلی از آن ارائه شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- پادزهر را عموماً مترادف با تریاق آورده‌اند اما برخی از پزشکان، میان این دو اصطلاح تفاوت قایل شده‌اند: شیخ‌الرئیس به این نکته اشاره می‌کند که پادزهر، داروهای طبیعی و غیر صنعتی و تریاق، داروهای مصنوعی و ترکیب شده است. وی سپس متذکر می‌شود که شاید نباتات شایستگی اسم تریاق را بیشتر از مصنوعات داشته باشند (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۳/ ۳۵)؛ هروی در بحرالجواهر ضمن نقل این سخن شیخ‌الرئیس چنین آورده است: «قال محمد ابن محمود الأملی: البادزهر هو ما یدفع السموم بالطبیعة و التریاق ما یدفع غائلتها بالصناعة؛ فالتریاق مرکب و البادزهر مفرد» (رک: هروی، ۱۲۶۶: ذیل «بادزهر»); حکیم مؤمن می‌نویسد: بادزهر، اسم فارسی تریاق است که به عربی «حجر السم» نامند (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۳۸) اما در رساله تریاق فاروق آمده است که «در عرف خاص، اختصاص نموده فاذهر را اسم حجر التیس نهادند و تریاق را مخصوص تریاق الحیه گردانیدند (کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۷۵-۱۷۴).

۲- ابن‌البیطار در باب پادزهر می‌نویسد: «بعض أطبائنا البادزهر یقال علی معینین: یقال علی کل شیء ینفع من شیء آخر و یقاوم قوته و یدفع ضرره لخاصیه فیه، و یقال علی حجر معلوم ذی عین قائمه ینفع بجملة جوهره من السموم الحاره و الباردة إذا شرب و إذا علق» (ابن‌البیطار، بی‌تا: ذیل «بادزهر»); القلقشندی نیز می‌نویسد: «و قد قیل: إن معنی لفظ بادزهر: النافی للسم، فإذا شرب منه المسموم من ثلاث شعیرات إلى اثنتی عشره شعیره مسحوقه أو مسحولة أو محکوکة علی المبرد بزیت الزیتون أو بالماء، أخرج السم من جسده بالعرق و خلصه من الموت و إذا سحق و دُرَّ علی موضع النهشة جذب السم إلى خارج و أبطل فعله (القلقشندی، ۱۳۳۱: ۲/ ۱۱۳-۱۱۲).

۳- صاحب قربادین کبیر، تریاق فاروق را نامی برای تریاق الافاعی دانسته و نوشته است: «بدان که چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق می‌خواهند از آن، تریاق افاعی را -که مرکب و مخترع آن اندروماخس اول است- به جهت آنکه هر گاه لفظ عام مطلق مذکور شود می‌گردد منصرف به سوی فرد کامل و کامل‌تر از تریاق افاعی، تریاقی بلکه نزد یونانیین مرکبی نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق اکبر و تریاق کبیر نیز نامند به سبب بزرگی و بسیاری منفعت و خاصیت این مرکب و تریاق فاروق نیز نامند به سبب آنکه می‌باشد این مرکب، فاروق میان موت و حیات و یا آنکه فاروق است میان صحت تام و مرض قوی به خاصیت و صورت. و می‌نامند آن را هادی برای آنکه هدایت می‌کند طبیعت را به سوی صحت (عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۲).

۴- ابن‌القفطی در باب این طبیب می‌نویسد: «حکیم، فیلسوف، در زمان اسکندر بوده، شهرتی که دیگران را بود نداشته است. وی را مقالات است که در مدارس علم فلسفه مذکور می‌گردد. در شهر اردن ریاست اطبا او را بوده است که چون بر معجون مترودیطوس اطلاع یافت، بعض ادویه از آن کم کرد و بعضی درافزود و از آن جمله لحوم افاعی. پس منفعت او در رفع سمیت افاعی زیاده از معجون اصل ظاهر شد» (ابن‌القفطی، ۱۳۷۱: ۹۸); با این حال برخی قائل به دو اندروماخوس شده و اضافه کردن گوشت افعی را به اندروماخوس دوم (ثانی) نسبت داده‌اند و اندروماخوس اول را مخترع تریاق دانسته‌اند (رک: کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۸۳-۱۸۲); صاحب قربادین کبیر نیز ضمن نقل برخی آرا می‌نویسد: «از کتب محققین اطبا ظاهر می‌شود که تریاق فاروق به سعی و اهتمام نه کس از حکمای کبار که عبارت از اندروماخس اول و براقلیدس و فلاغورس و فراقلیس و فوثاغورس و مارنیوس و مغنیس و اندروماخس ثانی و جالینوس‌اند در مدت هزار و چهارصد و شصت و نه سال به اتمام رسید

(عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۳-۲۸۲ و نیز، نک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «اندروماخس»).

۵- عقیلی خراسانی می‌نویسد: «عمود و اصل در این تریاق به نسخه اندروماخس ثانی که بالفعل متداول است میان اطباء، لحوم افاعی است و لهذا به تریاق الأفاعی موسوم گشته و اما پیش از وی، عمود و اصل در آن حب الغار بود. پس اگر در تریاق اندروماخس ثانی لحوم افاعی را حذف کنیم مطلقاً و یا بدل کنیم به دوی دیگر و یا داخل کنیم در آن دوی - که مفسد لحوم افاعی باشد چون عسل بلاد - به سبب فاسد لحوم افاعی، فاسد می‌گردد، جمیع اجزای این ترکیب و باطل می‌گردد عمل و فایده آن» (عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۹-۲۸۸).

۶- شگفت است که سید ضیاءالدین سجادی در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان، قرص مار را مهره مار دانسته است (رک: سجادی، ۱۳۸۲: ذیل «قرص مار»).

۷- قزوینی نیز می‌نویسد: «شخصی گفت که خمره شراب بخردیم و سر آن به گل گرفته بود؛ چون سرش باز کردم، در آن افعی دیدم که محررا شده و در قرب من مجذومی بود و مرگ از خدا می‌خواست آن خمر را بدو فرستادم. از آن بخورد و پوست بدن او باز افتاد و سلامت یافت (قزوینی، ۱۳۶۱: ۴۴۷)؛ در عیون الأنباء نیز چنین حکایتی نقل شده و آن را یکی از سه علتی بیان نموده که اندروماخس را بر آن داشت که از گوشت افعی بهره بگیرد (رک: ابن ابی أصیبعه، بی تا: ۲۲-۲۱)؛ در رساله تریاق فاروق نیز این حکایت آمده است (رک: کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۹۵).

۸- گوزن یا گاو کوهی دشمن سرسخت مار است و آن را می‌خورد، این امر چنان است که براساس آن، گوزن را «مارخوار» نیز می‌گفته‌اند (رک: جمال‌الدین انجو، ۱۳۵۹: ذیل «مارخوار»); مراغی نیز می‌نویسد: «دشمن مار چهاراند: پیل و گاو کوهی و خارپشت و لقلق» (مراغی، ۱۳۸۸: ۶۰).

۹- قلقشندی نیز می‌نویسد: درباره اینکه سنگ در چه جای بدن حیوان به وجود می‌آید اختلاف است؛ برخی گویند در گوشه‌های چشم حیوان تکوین می‌گردد و رفته رفته بزرگ می‌شود و پس از چندی فرو می‌افتد و برخی گویند سنگ در دل حیوان تکوین می‌شود و از این رو آن را شکار می‌کنند و سنگ را از دل آن برآورند و دسته‌ای گفته‌اند سنگ در زهره حیوان تکوین می‌شود (رک: القلقشندی، ۱۳۳۱: ۲/ ۱۱۲-۱۱۱).

صاحب نزهت‌نامه علائی می‌نویسد: «چون بیمار گردد، مار بخورد و آغاز خوردن از دنبال کند تا به سر رسیدن، آنگاه به دندان ببرد و سر بیندازد و بسیار باشد که سر مار فرو نبرد و در دهانش بماند و چون مار بخورد تشنه شود به آب آید و پیرامن آب همی‌گردد و باز نخورد، از آنچه داند که چون آب بخورد، زهر در تنش برود؛ و آن بیشتر چون مار بخورد، طلب خرچنگ جوی کند و بخورد تا زهر زیان ندارد. و چون مار او بدید یا آوازش بشنید، بترسد و بگریزد و در سوراخی شود یا شکافی و هر کجا باشد و گاو بدانست، دهان پر آب کند و در آن شکاف ریزد تا جای تر شود. آنگاه دهان بر آن جا نهد و به قوت بکشد. اگر گرسنه باشد بخورد و اگر سیر باشد بکشدش و بیفکند و بگذارد. تا بدان حد دشمنی است گاو کوهی را با مار که گویند سگان آغالیده بودند و مردم از پی گاو همی‌دواندند، یک زمان در دویدن باز ایستاد آنگاه برفت. چون آن‌جا بدیدند ماری کشته یافتند. با همه نهیب جان خویش، مار زنده رها نکرده بود و کشتن آن از خلاص خویش موافق‌تر شناخت» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۸۶ - ۸۵ و نیز، نک: نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۷: ۵۵۶-۵۵۵؛ الجاحظ، ۱۳۸۴: ۷/ ۳۰-۲۹؛ قزوینی، ۱۳۶۱: ۴۵۱ و ۴۱؛ مراغی، ۱۳۸۸: ۹۵ و مهدوی‌فر، ۱۳۹۰: ب: ۲۴۵-۲۴۰).

۱۰- بیرونی در باب استعمال آن در این موارد می‌نویسد: «فأما ما فی کتب الطب من استعمال اللؤلؤ غیر المثقوب فی المعاجین و فی الکحال و لیس يستعمل فیها إلا مسحوقاً. فالتقب بعض السحق؛ فإن الغرض فیه هو الاحتراز من التسمیم فی الثقب و دفع المضره عن الاحشاء و العین، فإنهما یعالجان به» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۲۲۰-۲۱۹).

۱۱- جرجانی می‌نویسد: «اگر طیب پس از آن بدو رسد که جراحت آماس کرده باشد و تب لازم شده، اندر کشکاب، سرطان ماده باید پختن و نشان ماده آن باشد که سوزنی به پشت او فرو برند، اگر رطوبتی همچون شیر برآید ماده بود و اطراف او دور کنند و

او را به آب نمک و آب خاکستر بشویند تا از شوخ و رطوبت لزج -که بر ظاهر او باشد- پاک شود. و اگر قوت ضعیف باشد، پایچه بره و بزغاله با آن می‌پزند و اگر طبع نرم باشد، حبّ الآس و اندکی تخم خشخاش اندر پزند و شراب مورد دهند و اگر سرفه سخت قوی باشد، لختی تخم کوک اندر پزند و اگر به استفراغ حاجت آید به خیار شنبدر و بنفشه و مانند آن استفراغ کنند» (جرجانی، ۱۳۸۵: ۶۱۲-۶۱۱).

۱۲- نوع معدنی مهره مار را سنگی ملون دانسته‌اند که از معدن زبرجد به هم می‌رسید و برخی گفته‌اند که زبرجد است (حکیم مؤمن، بی تا: ۲۸۰). رنگ این قسم زبرجادی، رنگ مایل به سیاهی و خاکستری، به شکل نگین مربع دارای یک تا دو مثقال وزن است (عقبلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۳۳۹).

۱۳- برای دیدن شواهد بیشتر در باب مهره مار بنگرید به خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۹۱ و ۴۳۴، ۳۹۰، ۳۳۴، ۳۱۸، ۱۸۸، ۱۸۴، ۸۲، ۶۰، ۳۹.

۱۴- در باب قولنج نوشته‌اند: «وجعی است در روده به سبب احتباس نفخی در طبقات روده یا سده که مانع دفع براز شود» (بدیعات اختیاری، ۱۳۸۶: ۱۲۹)؛ (رک: سیزواری، ۱۳۸۶: ۴۰۳-۴۰۵).

۱۵- شایان ذکر است که قدما مرجان را از نباتات و به تعبیر خواجه نصیر، واسطه بین معدن و عمدتاً نبات می‌دانسته و در کتب جواهرشناسی بدان پرداخته‌اند (رک: جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۲۰ و نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۲۸)؛ اما امروزه روشن است که مرجان از دریازیان است.

منابع

- ۱- ابن ابی اصیبعه، موفق‌الدین ابی العباس احمد. (بی تا). *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، شرح و تحقیق نزار رضا، بیروت: دار مکتبه الحیاء.
- ۲- ابن‌الاکفانی، محمد بن ابراهیم انصاری سنجاری. (۱۹۳۹). *نخب الذخائر فی احوال الجواهر*، تحقیق انستاس ماری الکرملی البغدادی، بیروت: دار صادر.
- ۳- ابن‌البیطار، ضیاء‌الدین ابی محمد. (بی تا). *الجامع لمفردات الادویة و الاغذیة*، مصر: بی نا.
- ۴- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۵). *قانون*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار)، تهران: سروش.
- ۵- ----- (۱۳۸۷). *شرح و تفسیر پارسی گردان ادویة قلبیة بوعلی سینا*، سید حسین رضوی برقعی، تهران: نی.
- ۶- ابن‌القفطی، جمال‌الدین ابوالحسن. (۱۳۷۱). *تاریخ الحکماء القفطی (ترجمه فارسی از قرن یازدهم)*، تصحیح بهین دارایی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۷- ابوعلی. (۱۳۸۸). *خواص الاشیاء*، ترجمه محمد بن زکریای رازی [؟]، به کوشش یوسف بیگ باباپور و کاوه عباسی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- ۸- ارزانی، محمد اکبر. (۱۳۸۷). *طب اکبری*، تصحیح و تحقیق مؤسسه احیاء طب طبیعی، قم: جلال‌الدین.
- ۹- ----- (۱۳۸۹). *میزان الطب*، تصحیح و تحقیق هادی نصیری، قم: نور وحی.
- ۱۰- انصاری شیرازی، علی بن حسین. (۱۳۷۱). *اختیارات بدیعی*، تصحیح محمدتقی میر، تهران: پنخس رازی.
- ۱۱- الأنطاکی، داود بن عمر. (بی تا). *تذکره اولی الالباب و الجامع للعجب العجائب*، بیروت: المکتبه الثقافیة.

- ۱۲- *بديعات اختیاری*. (۱۳۸۶). تصحیح یوسف بیگ باباپور، گنجینه بهارستان (مجموعه سه رساله در پزشکی)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۳- بغدادی، یحیی بن عیسی بن جزله. (۱۳۹۰). *تقویم الأبدان فی تدبیر الإنسان (منهاج البیان فی تدبیر الانسان)*، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۱۴- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد. (۱۳۷۴). *الجماهر فی الجواهر*، تحقیق یوسف الهادی، میراث مکتوب و علمی و فرهنگی.
- ۱۵- ----- (۱۳۵۸). *صیدنه*، ترجمه ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی، تصحیح ایرج افشار و منوچهر ستوده، تهران: شرکت افست.
- ۱۶- تاجبخش، حسن. (۱۳۸۵). *فرهنگ اغراض طبی، ضمیمه الأغراض الطبییه و المباحث العلائیه*، اسماعیل بن الحسن جرجانی، تصحیح حسن تاجبخش، تهران: دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم.
- ۱۷- تفسیسی، حبیب بن ابراهیم بن محمد. (۱۳۹۰ الف). *بیان الطب*، تصحیح سیدحسن رضوی برقی، تهران: نی.
- ۱۸- ----- (۱۳۹۰ ب). *کفایة الطب*، تصحیح زهرا پارساپور، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۹- الجاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر. (۱۳۸۵). *الحیوان*، تحقیق و شرح عبدالسلام هارون، مصر: مکتبه الجاحظ.
- ۲۰- جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۸۴). *الاغراض الطبییه و المباحث العلائیه*، تصحیح حسن تاجبخش، تهران: دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم.
- ۲۱- جمال الدین انجو، حسین بن حسن. (۱۳۵۹). *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۲۲- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. (۱۳۸۶). *فرخنامه*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیر کبیر.
- ۲۳- *جواهرنامه*. (۱۳۴۳). به کوشش تقی بینش، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۲: ۲۹۷-۲۷۳.
- ۲۴- *جواهرنامه*. (۱۳۸۸). *تلخیص تنسوخنامه ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی*، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- ۲۵- جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات. (۱۳۸۳). *جواهرنامه نظامی*، تصحیح ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: میراث مکتوب.
- ۲۶- چغمینی، محمود بن محمد. (۱۳۸۳). *قانونچه در طب*، تصحیح محمدتقی میر، تهران: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی و درمانی ایران.
- ۲۷- طبری، محمد بن ایوب (منسوب به) (۱۳۷۱). *تحفة الغریب*، تصحیح جلال متینی، تهران: معین.
- ۲۸- حزین لاهیجی، محمدعلی. (۱۳۷۷). *رسائل*، ویرایش عبدالحسین مهدوی، تهران: میراث مکتوب.
- ۲۹- حکیم مؤمن. (بی تا). *تحفة المؤمنین (تحفة حکیم مؤمن)*، تهران: کتابفروشی محمودی.
- ۳۰- خاقانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۸۴). *منشآت*، تصحیح محمد روشن، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۱- ----- (۱۳۸۷). *تحفة العراقین (ختم الغریب)*، تصحیح علی صفری آق قلعه، تهران: میراث مکتوب.

- ۳۲- ----- (۱۳۷۴). دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- ۳۳- الدمیری، کمال‌الدین. (بی‌تا). *حیاء الحیوان کبری*، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی.
- ۳۴- دنیسری، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۰). *نوادرات التبادر لتحفه البهادر*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳۵- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۶- شهرمدان بن ابی‌الخیر. (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه علائی*، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳۷- رازی، محمد بن زکریا. (۱۳۸۴). *الحاوی*، ترجمه سلیمان افشاری‌پور، تهران: فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران.
- ۳۸- سبزواری، محمد بن علاء‌الدین. (۱۳۸۶). «زبدة القوانين العلاج فی جمیع الأمراض»، تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، گنجینه بهارستان (مجموعه سه رساله در پزشکی). به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۳۹- سجادی، ضیاء‌الدین. (۱۳۸۲). *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی*، تهران: زوار.
- ۴۰- شفیع‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). *ادوار شعر فارسی*، تهران: سخن.
- ۴۱- شمس‌الدین آملی. (۱۳۸۹). *نقایس الفنون فی عرایس العیون*، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامیه.
- ۴۲- کمال‌الدین حسن شیرازی. (۱۳۸۶). «تریاق فاروق»، تصحیح سیدحسن رضوی برقی، گنجینه بهارستان (مجموعه سه رساله در پزشکی)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۴۳- طوسی، محمد بن محمود. (۱۳۸۷). *عجائب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۴- عقیلی خراسانی، محمدحسین. (۱۳۹۰). *قربادین کبیر*، قم: مؤسسه احیاء طب طبیعی.
- ۴۵- ----- (۱۳۷۱). *مخزن الأدویه*، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۴۶- العمری، شهاب‌الدین احمد. (۱۹۹۶). *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار فی الحیوان و النبات و المعادن*، تحقیق عبدالحمید صالح حمدان، مکتبه المدبولی.
- ۴۷- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۸). *سخن و سخنوران*، تهران: خوارزمی.
- ۴۸- قزوینی، زکریا بن محمد. (۱۳۶۱). *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، تصحیح نصرالله سبوحی، تهران: کتابخانه مرکزی.
- ۴۹- القلقشندی، ابی‌العباس احمد. (۱۳۳۱). *صحیح الاعشی فی صناعة الانشاء*، قاهره: دار الکتب الحدویة.
- ۵۰- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله. (۱۳۸۶). *عرایس الجواهر و نقایس الأطایب*، به کوشش ایرج افشار، تهران: المعی.
- ۵۱- گیلانی، حکیم ولی. (۱۳۹۱). *سته ضروریه*، تصحیح و تحقیق نرجس گرجی و دیگران، تهران: المعی.
- ۵۲- ماهیار، عباس. (۱۳۸۴). *پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی)*، کرج: جام گل.

- ۵۳- محمد بن منصور. (۱۳۳۵). «گوهرنامه»، به کوشش منوچهر ستوده، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۴: ۳۰۲-۱۸۵.
- ۵۴- مراغی، عبدالهادی بن محمد. (۱۳۸۸). *منافع حیوان*، تصحیح محمد روشن، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار.
- ۵۵- موسوی، محمدباقر. (۱۳۸۳). *داروهای قلبی (چهارده باب پیرامون مباحث قوای، ارواح، عوارض نفسانی و داروهای قلبی با نگاهی بر طبیعیات و پزشکی کهن بر پایه رساله الادویه القلییه ابن سینا)*. تصحیح سید حسن رضوی برقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۵۶- مهدوی فر، سعید. (۱۳۹۲ الف)، «اشارات طبی خاقانی و کتاب پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی)»، کتاب ماه ادبیات، ش ۷۸ (پیاپی ۱۹۲): ۳۱-۴۹.
- ۵۷- ----- (۱۳۹۰ الف). «با جام عروس خاوری: شرح شش قصیده از دیوان خاقانی»، کتاب ماه ادبیات، ش ۵۷ و ۵۶ (پیاپی ۱۷۰): ۴۱-۳۰.
- ۵۸- ----- (۱۳۹۲ ب). «درنگی بر کتاب پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی)»، بدیل بی بدیل (پنج جستار در باب دیوان افضل الدین بدیل خاقانی شروانی)، آینه میراث، س ۱۱، ضمیمه ۲۹: ۱۰۶-۵۹.
- ۵۹- ----- (۱۳۹۰ ب). «گذری بر تحفة العراقین (ختم الغرایب) خاقانی شروانی به کوشش علی صفری آق‌قلعه»، آینه میراث، س ۹، ش ۴۹: ۲۶۵-۲۰۹.
- ۶۰- میسری. (۱۳۷۳). *دانشنامه در علم پزشکی*، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶۱- نصیرالدین طوسی. (۱۳۶۳). *تنسوخ‌نامه ایلیخانی*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اطلاعات.
- ۶۲- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۴). *خسرو و شیرین*، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۶۳- ----- (۱۳۸۵). *لیلی و مجنون*، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۶۴- هرمس. (۱۳۹۰). «رساله در معرفت خواص احجار و جواهر»، ترجمه از مترجمی ناشناس، تصحیح فاطمه مهری، متون ایرانی (مجموعه رساله‌های فارسی و عربی از دانشوران ایرانی). به کوشش جواد بشری، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۶۵- هروی، محمد بن یوسف. (۱۲۴۶). *بحر الجواهر*، به اهتمام عبدالمجید، بی‌جا: بی‌نا.
- ۶۶- هروی، موفق الدین ابومنصور. (۱۳۸۹). *الأبینه عن حقایق الأدویه (روضة الانس و منفعة النفس)*. تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶۷- یوسفی هروی، یوسف بن محمد. (۱۳۹۱). *ریاض الأدویه*، تصحیح سید محمد نظری، تهران: المعی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی